



نیروه قاسمی زادیان

کارت ووردنمی خواهد

مغزتان را در جعبه نگذارید



اشاره

ساحرة قرن بیست و یک، با چشم جادویی اش، همه را سحر می کند. جام جهان نمایی که هر ثانیه، با هزار رنگ و طرح و صدا، سر آدمی را گرم می کند. بچه‌ها، با صدای او از خواب بیدار می شوند و پای حرف‌هایش می خوابند. مادرها، موقع دیدن فیلم محبوبشان، دیگر حوصله بچه و سر و صدایش را ندارند. مردها با فوتبال‌هایش، قرار از کف می دهند و هیچ کسی را نمی شناسند. تلویزیون، تیشه‌ای شده بر درخت رابطه آن‌ها؛ تیشه‌ای نامرئی، که ریشه‌های درخت رابطه و عاطفه را یکی یکی قطع می کند. این نوشته اشاره‌ای است کوتاه به شکافی که تلویزیون، بین نسل‌ها می اندازد، از آغاز زندگی تا پایان آن.

وقتی هنوز برق، خانه‌ها را نگرفته بود و نور اتاق‌ها از حباب‌های شیشه‌ای گرد و کشیده چراغ‌های نفتی بیرون می‌آمد، همه قبل از آمدن شب، کارهایشان را تمام می‌کردند.

زن‌ها هر کجا که بودند، قبل از رفتن آفتاب، حیاط را پر می‌کردند از بوی نانی که در تنورهای کوچک‌شان برشته می‌شد. بچه‌ها هم زودتر از کنار شهر فرنگ برمی‌گشتند خانه، و بقیه ذوق و آرزوهایشان را نگه می‌داشتند برای فردا. دست از الک دولک هم برمی‌داشتند تا مجبور نشوند در تاریکی اتاق، به حساب و کتاب دفترهایشان برسند. یا از روی مشق‌های ننوشته، چهل بار جریمه بنویسند. صدای اذان و پای پدر، باهم می‌آمد. بعد از نماز، سفره شام انداخته می‌شد، تابستان‌ها، زیر آسمان و روی تخت‌های چوبی کنار باغچه توت و انار، زمستان‌ها هم کنار کرسی گرم و ذغالی. یک کاسه و چند دست، دعای رزق و بسم الله ... و آبگوشی کنار آقا بزرگ و مادر بزرگ خوردنی‌تر می‌شد. بعد از شام، همه هوش و حواسشان را می‌دادند به مادر بزرگ و قصه‌هایش. چشم بچه‌ها، روی زانوی مادر بزرگ، گرم می‌شد، یکی بود یکی نبود، غیر از خدای مهربون هیچ کس نبود.

سال ۱۹۲۱ میلادی، اولین فرستنده رادیویی در آمریکا، آغاز به کار کرد. در سال ۱۹۴۱ م. نخستین ایستگاه تلویزیونی افتتاح شد، و بیست سال بعد، یعنی ۱۹۶۱ م. از ۵۳/۵ میلیون خانواده‌ای که در آمریکا زندگی می‌کردند، ۵۰/۷ میلیون رادیویی و ۴۷/۲ میلیون، دستگاه تلویزیون داشتند.

در ایران، تلویزیون به ۹۶/۲ درصد خانواده‌ها وارد شده است، ۹۱ درصد از آن استفاده می‌کنند با میانگین ۳/۵ ساعت در روز! از کنار همه چیز، با احتیاط بگذرید؛ خانه، ماشین، کارخانه... کافی است بدون هماهنگی، سرانگشتان به گوشه‌ای اصابت کند، صدای جیغ دزدگیرها، محله‌ای را کر می‌کند.

آدم‌ها، برای حریم‌های خصوصی‌شان در می‌گذارند، حصار می‌کشند، قفل و زنجیر می‌بندند تا کسی بدون اجازه وارد نشود؛ چه برسد به این که چیزی را هم بردارد و با خودش ببرد.

اما این روزها در چهار دیواری‌های اختیاری، غریبه‌ای وارد شده که خیلی‌ها، بیگانه بودنش را فراموش کرده‌اند. یا شاید هم اصلاً آن را غریبه نمی‌دانند.

دهانش که باز می‌شود، همه را سحر می‌کند. مدام حرف می‌زند، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید و بقیه هم سراپا گوش می‌شوند برای شنیدن حرف‌هایش. آدم‌ها را میخ‌کوب می‌کند با صدایی پر قدرت و تحریک‌کننده. کارش سرگرم کردن است، هیچ کس برایش فرقی نمی‌کند و همه را با یک چشم می‌بیند. زن و مرد، کوچک و بزرگ، باسواد و بی‌سواد، پیر و جوان، حتی بچه‌ای که هنوز نمی‌تواند روی پاهایش بایستد. در ارتباط آدم‌ها را با هم می‌بندد، و آن‌ها را در دنیای مسطح و رنگی‌اش زندانی می‌کند. دنیایی که همه چیز در آن کوتاه است؛ حرف‌ها، رابطه‌ها، پیام‌ها...

تلویزیون، هنوز بیست ساله نشده بود که گزارش‌هایی تکان‌دهنده از آمریکا، سرزمین کابل‌ها و کانال‌ها و آنتن‌ها رسید و فرزندان و نخبگان را نگران کرد: سوده‌های کلان تبلیغات بازرگانی، روزمرگی بیش از حد در زندگی آدم‌ها، اثرپذیری و اثرگذاری سیاسی، خشونت، سکس و برهنگی، خالی شدن زبان و ادبیات از زیبایی‌های خاص خودش، تکنیک‌زدگی زندگی اجتماعی...

سال ۱۹۲۱ میلادی،
اولین فرستنده رادیویی در
آمریکا، آغاز به کار کرد. در سال
۱۹۴۱ م. نخستین ایستگاه تلویزیونی
افتتاح شد، و بیست سال بعد، یعنی
۱۹۶۱ م. از ۵۳/۵ میلیون خانواده‌ای
که در آمریکا زندگی می‌کردند، ۵۰/۷
میلیون، گیرنده رادیویی و ۴۷/۲
میلیون، دستگاه تلویزیون
داشتند.

کودکی که
از یک یا دو سالگی شروع
به تماشای تلویزیون می‌کند،
در روزهای نوجوانی، ۴ تا ۵ ساعت،
جلوی صفحه مات تلویزیون می‌نشیند
و ارتباطش با این دستگاه، بیش‌تر از
بقیه اعضای خانواده می‌شود؛ نسبت به
بقیه هم سن و سال‌هایش پر خاشاک‌تر و
فراموشکارتر می‌شود. اجتماع را خطرناک
و دشمن خود می‌بیند. از عمق فراری
است؛ چون همیشه سر و کارش
با سطح است.

تلویزیون، هنوز بیست
ساله نشده بود که گزارش‌هایی
تکان‌دهنده از آمریکا، سرزمین کابل
ها و کانال‌ها و آنتن‌ها رسید و فرزندان
و نخبگان را نگران کرد: سوده‌های کلان
تبلیغات بازرگانی، روزمرگی بیش از حد
در زندگی آدم‌ها، اثرپذیری و اثرگذاری
سیاسی، خشونت، سکس و برهنگی، خالی
شدن زبان و ادبیات از زیبایی‌های
خاص خودش، تکنیک‌زدگی
زندگی اجتماعی.

۱۹۷۹ میلادی، اولین سمینار بین‌المللی، از طرف دانشمندان رسانه‌های جمعی و جامعه‌شناسان، در اروپای غربی برگزار شد. موضوع سمینار این بود: «تماشا کردن، شنیدن و خواندن».

در این سمینار به ترتیب چنین نتایج غربی به دست آمد:

۱. رشد بی‌سودی عمومی در اثر تماشای تلویزیون. رسانه‌های تصویری، قدرت تمرکز در انسان‌ها را کاهش می‌دهند، به حدی که از خواندن یک مطلب، ناتوان می‌شوند و به دلیل ناتوانی در درک پیام نهفته،

حوصله مطالعه و کتاب‌خوانی را به مرور از دست می‌دهند.

۲. ارتباط عاطفی و اجتماعی انسان‌ها، رو به کاهش است.

۳. شعور اجتماعی و محتوای گپ‌های عامیانه، رو به ابتدال می‌رود.

۴. بی‌تفاوتی عمومی به مسائل اجتماعی، به مرحله‌ای خطرناک رسیده است.

۵. دانش‌آموزان، قدرت تمرکز و فراگیری را به مرور از دست می‌دهند، و فضای آموزشی روز به روز تنگ‌تر می‌شود.

۶. فرهنگ و هنر به پایین‌ترین سطح خود تنزل کرده است.

۷. خطر سقوط فرهنگ و اجتماع نه تنها جامعه آمریکا و کشورهای متمدن غرب بلکه همه جوامع را تهدید می‌کند...^۳ حرف‌ها شنیده شد، هشدارها داده شد، دست‌ها روی دست نماند، آنتن‌ها را بالاتر برد.

طبّاخ قرن بیست و یک، هر روز و هر لحظه، با غذاها و دسرهای رنگارنگ از مهمانانش پذیرایی می‌کند. بدون در نظر گرفتن هیچ محدودیتی برای هیچ کس. میز غذایش شبانه روزی است، به تعداد همه آدم‌ها. مدام پذیرایی می‌کند و اجازه نمی‌دهد لقمه قبلی به دهان مغز مهمان برسد. سریع لقمه بعد را فرو می‌کند در آن. دائم تعارف می‌کند و مهمان‌ها، ذوق‌زده، حداکثر ادب را در برابرش نشان می‌دهند و از جلوی این آشپز ماهر تکان نمی‌خورند. سه ساعت، چهار ساعت، هر چقدر او بخواهد...

کودکانی که اجازه ندارند یا نمی‌توانند با بزرگ‌ترهایشان حرف بزنند، نه گنجینه لغت و جمله‌سازی خوبی دارند، و نه تمایلی به بازی‌های تخیلی. پروفیسور دوروتی سنیگر، روان‌شناس و استاد دانشگاه ییل آمریکا، می‌گوید: «تجربه‌ها به خوبی نشان می‌دهد وجود و حضور فعال حداقل یک نفر از والدین و پیوند دائمی با کودک، تأثیر بسیاری در استعداد تخیلی او دارد. کودکی که هنگام خواب از زبان بزرگسالی که به او مهر می‌ورزد، قصه می‌شنود، در همان حال سعی می‌کند در نقش قهرمان داستان باشد و با چهره مطلوب قصه، هم احساس شود.



چنین کاری در تکوین شخصیت «من» کودک و رشد قدرت فانتزی او اثر عمیقی دارد.^۴ وضع کودکانی که در فرهنگ تلویزیونی رشد می‌کنند، هشدار دهنده است. کودکی که از یک یاد و سالگی شروع به تماشای تلویزیون می‌کند، در روزهای نوجوانی، ۴ تا ۵ ساعت، جلوی صفحه مات تلویزیون می‌نشیند و ارتباطش با این دستگاه، بیش‌تر از بقیه اعضای خانواده می‌شود؛ نسبت به بقیه هم سن و سال‌هایش پرخاشگرتر و فراموشکارتر می‌شود. اجتماع را خطرناک و دشمن خود می‌بیند. از عمق فراری است؛ چون

همیشه سر و کارش با سطح است... در عصر پر ترافیک تکنولوژی و موج‌های الکترونی، چه کسی صلاحیت بیش‌تری برای تربیت و رشد فرزندان دارد؛ اعضای با مهر و محبت خانواده یا مهره‌های بی‌جان و رنگی جعبه نورافشان؟! کارت ورودی نمی‌خواهد. هر چند نفر که باشید، آماده پذیرایی از شماست. فرقی هم نمی‌کند، کجایی باشید، شهری و روستایی، شمالی و جنوبی، ایرانی یا ... چه بیوشید! تنها بهایی که از شما می‌خواهد این است: توجه و تمرکز به «این‌جا»، «الان»، بدون فکر کردن به حوادث گذشته و ربط آن‌ها با «حالا». فقط ببین و بشنو.

آنچه امروز روی آنتن می‌رود، حاصل تحولی است که بشر آن را پذیرفت: تبدیل جادوی نگارش به جادوی الکترونیک. پستمن، جامعه‌شناس آمریکایی، این تحول را چنین ارزیابی می‌کند: «در عصر کتاب و کتاب‌خوانی، مناظرات مردمی و افکار عامه، هماهنگ و برخوردار از انسجام جدی و منطقی و عاقلانه بود، و امروزه در پی این تبدیل جادویی، سراسر بی‌محتوا، ناهماهنگ و عبث شده است.»^۵ همان‌طور که درباره‌ی از بین رفتن جنگل‌ها، فضای سبز و کمبود آب آینده‌نگری می‌کنیم، در مورد فرهنگ هم باید بیندیشیم؛ فرهنگی که براساس کتاب و رشد سواد عمومی استوار بوده و در اثر گسترش تلویزیون رو به ویرانی نهاده است.^۶

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر صادق طباطبایی، طلوع ماهواره و افول فرهنگ، چاپ سوم، اطلاعات، تهران، ۸۴ ص ۱۹.
۲. همان، ص ۹.
۳. همان، ص ۱۱.
۴. همان، ص ۷۸.
۵. همان، ص ۸.
۶. نیل پستمن، زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، چاپ چهارم، اطلاعات، تهران، ۸۴ ص ۱۱.

منبع

- دکتر صادق طباطبایی، طلوع ماهواره، افول فرهنگ، ج ۳، اطلاعات، ۸۴
- نیل پستمن، زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه دکتر طباطبایی، ج ۴، اطلاعات، ۸۴
- یوسف‌علی میرشکاک، غفلت و رسانه‌های فراگیر، برگ، تهران.